

کاوش‌های باستان‌شناسی و بیشتر چون چوینده‌ی خستگی ناپذیر نیک‌بختی به دورترین سرزمین‌ها سفر می‌کرد و توشه‌ی راهش تنها کاغذ و قلم و دوربین عکاسی بود. این چنین در عمری بس کوتاه آثاری پدید آورد که هنوز پس از شصت سال بس خواندنی و دلکش است. در مجموع این آثار را به چند گروه می‌توان تقسیم کرد:

گروه اول، سفرنامه‌هایی است که نویسنده بی‌پروا و با نگرشی واقع‌گرایانه دیده‌ها و شنیده‌هایش را در آن‌ها شرح می‌دهد و در این راه هیچ هراسی از بیان واقعیت‌ها و تضادها ندارد. از این گروه آثار بهترین نمونه "زمستان در خاور نزدیک" است. انتقادهایی که شوارتسنباخ از اصلاحات ترکیه مطرح می‌سازد، نشان از نگرش خاص و روشن‌نگرانه‌ی تاریخ‌پژوهی دنیا دیده دارد. همین پیش‌بینی‌ها را در نامه‌های او به کلاوس و ایریکامان در دوره‌ی حکومت ناسیونال سوسیالیست‌ها در آلمان نیز می‌توان مشاهده کرد. شوارتسنباخ در این اثر به روشنی شرایط حکومت استبدادی هیتلر و وقوع اجتناب‌ناپذیر جنگ جهانی دوم را از پیش شرح می‌دهد.

گروه دوم، آثاری است که آمیخته‌ای از همان سفرنامه‌ها در قالبی ادبی است. "مرگ در ایران" را می‌توان بهترین نمونه‌ی این گروه از آثار دانست. شوارتسنباخ در مرز بین سفرنامه‌ی خود نگاشت و داستان گام برمی‌دارد و من‌راوی داستان او چون دیگر نوشته‌هایش در این حوزه، ماجراها را به شیوه‌ای شرح می‌دهد که خواننده هر لحظه وجود نویسنده و واقعیت درونی او را درک می‌کند. این چنین نوشته‌هایی پدید می‌آید که دیگر جنبه‌ی شخصی صرف ندارد و در آن‌ها می‌توان گوشه‌هایی از تجربه‌های درونی نویسنده را دریافت.

در کنار این آثار نباید مقاله‌های شوارتسنباخ را در نشریه‌های گوناگون و از آن جمله در نشریه‌ی "زامونگ"، ارگان تبعیدی‌های آلمان در زمان حکومت ناسیونال سوسیالیسم، از یاد برد. این مقاله‌ها چنان کوبنده و محکم است که بدلیل انتشار آن‌ها شوارتسنباخ دیگر اجازه‌ی سفر به آلمان را نمی‌یابد. **در این میان باید از عکس‌ها و تصویرهایی نیز یاد کنیم که این نویسنده و روزنامه‌نگار در سفرهایش به ایران، افغانستان، ترکیه، کنگو و آمریکا گرفته است. واقع‌گرای صرف و مشاهده‌ی بدون پیش‌دوری از ویژگی‌های بارز این عکس‌ها است.**

اما سفرهای شوارتسنباخ به ایران ماجرای خاص خود دارد. چهار بار سفر به این سرزمین دوردست با جاده‌های بس طولانی و ویرانه‌هایی کهن و مردمی ساده‌دل و قانع خاطر‌های نیست که بتوان به سادگی آن را از یاد برد. این چنین شوارتسنباخ در بخشی از کتاب "مرگ در ایران" و هنگام خروج از بندر انزلی برای بازگشت به سوئیس از راه مسکو می‌گوید که دیگر باز نخواهد گشت. اما پاسخی که مهندس دانمارکی به او می‌دهد، حقیقتی است که پیوسته تکرار می‌شود: "خیلی‌ها همین را می‌گویند، ولی چندان نمی‌گذرد که باز می‌گردند." آنه ماری شوارتسنباخ نیز چهار ماه بعد برای سومین بار به ایران سفر می‌کند و این بار هم هدفی جز سفر و یافتن نیک‌بختی، هرچند در دور افتاده‌ترین سرزمین‌ها ندارد.

اکنون به رغم گذشت بیش از شصت سال از مرگ آنه ماری شوارتسنباخ بزرگ‌ترین جهانگرد سوئسی در زمان خود، کتاب‌هایش در سوئیس و دیگر کشورهای جهان منتشر و نمایشگاه عکس‌هایش بارها در سرزمین‌های مختلف برگزار می‌شود. به این سان تردیدی نیست که این اندیشمند به جاودانگی و بی‌مرگی، یعنی همان هدف دور و دراز این سفرها دست یافته است. بی‌شک با شرح زندگی آنه ماری شوارتسنباخ اندکی از شرایط خاص فکری و روحی او توصیف می‌گردد، اما به راستی چرا مردمانی چون او از اروپا و غرب به این شرق اسرار آمیز می‌آمدند و شاید هنوز هم می‌آیند؟ پاسخ این پرسش را ردولف گلکپه، ایران‌شناس بزرگ سوئسی و مترجم بسیاری از آثار ادبی معاصر ایران در مقاله‌ای می‌دهد. او می‌نویسد: "این رنج سفر اروپائیان چون شوارتسنباخ، آرتور رمبو و لاورنس تنها عشق و علاقه به سفر نیست، بلکه نفس سفر و در راه بودن چون تلاش برای یافتن وطنی دیگر و میهنی جاودانه برای آنان جذاب است."

اما چرا ایران؟ چرا این سرزمین دور دست را برای سفر بر می‌گزینند؟ بی‌شک دلیل این امر بکر بودن این سرزمین و فاصله‌ی آن با دنیای غرب در گذشته است. افزون بر منظره‌های شگرف طبیعی، زندگی مردم با باورهای دینی به وجود خداوند احد و واحد، در حالی که برای مردم خسته و گریزان از پوچی اروپا پر رمز و راز و ابهام آمیز بوده است. داستان مرگ در ایران از این دیدگاه شاید واگویی‌ی تنهایی انسان مدرن اروپایی در دوره‌ی اوج نیهیلیسم باشد.

پس از سخنرانی علی‌دهباشی، فرزان ارسطو دانش‌آموخته‌ی رشته‌ی تئاتر سه قطعه از کتاب "مرگ در ایران" تحت عنوانی: "آغاز سکوت، آشنایی با ژاله" و "مبارزه با هراس" را با ترجمه دکتر سعید فیروزآبادی اجرا کرد. فرزانه ارسطو درباره‌ی انتخابش برای داستان‌خوانی به روزنامه شرق گفت: "من با آنتونیا بریجنگر آشنایی داشتم و او به من پیشنهاد داد که این کار را انجام دهم و من هم چون احساس کردم نگاه‌های آنه ماری به من نزدیک است پذیرفتم."

آنتونیا بریجنگر که چندین ماه برای برپایی نمایشگاه شوارتسنباخ تلاش کرده است و به زبان فارسی صحبت می‌کند، می‌گوید: "من کتابهای شوارتسنباخ را خوانده بودم و به آثار او علاقه داشتم و شنیده بودم که او عکس‌هایی از ایران دارد. در بخش عکاسی آرشیه‌های ادبی سوئیس، به دنبال عکس‌ها گشتم تا سرا نجام آنها را یافتم و فکر کردم نگاه یک زن که شصت سال پیش به تنهایی به ایران سفر کرده و سعی داشته تا این سرزمین را به تصویر بکشد، برای مردم